

ترجمه و تحقیق
دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی

گروه فلسفه

ادیان هندوستان و تفسیری فلسفی از آن

هندوستان سرزمین وسیعی است که تضادهای داخلی و آئین‌های شرك‌آمیز و مذاهب غیرموحد آنرا مشوب و مشوش ساخته است. این کشور عرصه‌الوان و رنگهای شگفت‌انگیز است، رنگ فلق در بامدادان بنارس^۱، سلسله‌گروه فیله‌های آراسته به لون طلا، شکوه و عظمت دنیا را در آن دیار به مثابه‌رؤیائی محض تجسم می‌بخشد.

در این دستگاه دیانتی، خدایان متعددی بیشتر از تعداد خدایان هر نقطه دیگر از جهان، وجود دارد و در این آئین تمام خدایان مانند همه مردمان اشتیاق به لاوجود (نیستی)^۲ دارند و با بی‌تابی دایره تجسید مجدد^۳ را دنبال می‌کنند تا به فناء^۴ فی‌الله و نیستی الهی برسند و فلسفه هزاران متفکر و تأمل‌هزاران راهب به تحقق (جهانی واحد) ختم میشود که آنهم مسلماً بیش از «وهمی و خیالی عالی» چیز دیگری نیست.

پانزده قرن قبل از میلاد، اقوام اولیه‌هند، که گویا دارای ریشه و تبار قبیله‌ای^۵ توتمی^۶ بودند و به بقای جانوران مقدس اعتقاد داشته‌اند، سیمای يك تمدن پیش‌رفته را که کم‌کم رو به افول میرفت مجسم می‌ساختند: در همین روزگاران بود که آریائی‌ها آغاز به مهاجرت و ورود به هندوستان را نمودند و نژاد جدید با اعتقادات جدید و شگفت در این منطقه استقرار یافت.

دو قوم بومی و گروه تازه‌وارد که در ابتداء دارای اختلافات زیادی بودند

درهم آمیخته و اعتقادات آنها باهم اختلاط یافت و موجب پیدائی آئینی واحد برای آنها گردید.

مادر اینجا ناظرشکوفائی مذهب (ودائی) ^۶ هستیم (این نام مأخوذ از کتاب‌های مقدس آن آئین به نام وداست) که مذهبی بسیار باستانی بود و در سرزمین هند که در در آن استقرار یافته بود لطائف و ظرائف و نکات تازه و امکانات نامعینی را اقتباس کرد. این مذهب بوسیله دو امر توصیف و مشخص می‌شود یکی بی‌ثباتی خدایان و دیگری مفهوم و معنائی که این آئین برای «قربانی» قائل است.

اسطوره این آئین اندکی مغشوش و درهم است و متضمن گوشه‌ای از تاریخ غیر مسلم جهانی است که خدایان در آن آئین قوای طبیعت را تجدید می‌کنند و به شکل عوامل طبیعی مثل میشوند ولی در این مرحله هم بی‌ثبات و ناستوارند و به مانند دود و بخاراتی که از قربانگاهها برمیخیزد متعوج و ناپایدارند.

این‌درا ^۸ خدای طبیعت، آگنی ^۹ خدای آتش، و ارونا ^{۱۰} خدای آسمان که مظهر سیر منظم ستارگان و نماینده نظام و هم‌آهنگی ریاضی جهان است و سوم ^{۱۱} خدای آشامیدنی (شریت جاویدان) و آسون‌ها ^{۱۲} که خدایان توأم آن و موکلان بامدادان و شامگاهان هستند.

تعداد این خدایان بالغ بر سی و سه می‌شود که به سه دسته مساوی (هر دسته یازده خدا) تقسیم می‌شود و سلطنت و حکومت جهان را به عهده دارند.

اما اساس این مذهب بطور کلی متکی به وجود خدایان نیست بلکه این مذهب در یک سلسله اعمال و ممارست‌ها و انجام مناسک خلاصه می‌شود. و آنگهی قربانی در آئین ودائی دارای ارج زاید الوصفی است و هر مؤمن و معتقدی برای الوهیتی که بدان معتقد است به افتخار آن متوسل به قربانی می‌شود. خدایان باین‌گونه بی‌تابی و بی‌قراری انتظار این نسک را میکشند.

در این دستگاه عقیدتی، دنیا به مثابه یک موجود بسیار وسیع و عظیم ملحوظ می‌گردد به نام «پراجاپاتی» ^{۱۳} که دائماً تقسیم می‌شود به موجودات کثیر و نیست و

نابود میگردد.

بهرجهت، غایت و نتیجه قربانی و صدقه این بود که به افتخار «سوما» با افشاندن و ریختن مابعی که حیات میبخشد^{۱۴} و تجدید قوا به «پراجاپاتی» میدهد و موجبات تسهیل خلق و آفرینش را فراهم می‌آورد تا آنرا با اختلاط این قدرت، توانائی و نیروی تازه و جدیدی به جهان ببخشد. و همین مناسک اجزاء منفصل الهی را که لاینقطع متفرق میشود به موجودات جدیدی تبدیل میکند و مجدداً وحدت جهان و توحید هستی خدایان را فراهم می‌آورد. هر بامداد در طلوع خورشید قربانی به آستان خدایان تقدیم میشد و هر خادم در حالی که آتش محراب قربانگاه را می‌افروخت اقدام به یگساری و می‌افشائی سنتی می‌کرد.

اهمیت قربانی این بود که خدایان از آن قربانی بهره‌مند میشوند و سهمی میبرند. «آگنی» خدای آتش و اشتعال و «سوما» مظهر شراب در آئین ودائی مقام شامخی در بهره‌مندی از قربانی‌ها دارند و آپساراس^{۱۵} اخوان ارشد خدایان که میخواهند با مبارزه در ردیف خدایان در آیند سعی میکنند با حیله و مکر شراب مولد و قوت بخش خدایان را به زور به خود تخصیص دهند.

از این امر نتیجه میشود که آداب و مراسم قربانی‌ها به افتخار خدایان نیستند بلکه این مراسم قبل از پیدائی خدایان وجود داشته و از پرتو این مناسک است که خدایان در جریان حیاتی قرار گرفته و ایجاد و احیاء و حفظ شده‌اند. اما در اینجا مردمان این پرسش را مطرح میکنند که اگر این علل (آداب و مناسک) به نحو مشهود در ایجاد و احیاء خدایان مؤثرند آیا کواکب و روشنائی و آتش هم دارای مینا و مرجع واحد و نامرئی است که آنها را در درجه دوم خدایان قرار داده است یا یکی از این خدایان: آگنی و ارونا تنها خدای حقیقی و خدای قادر یگانه بوسیله این مناسک تقویت شده‌اند.

در این صورت بود که آئین «برهمنی» که به نحوی خدایان در آن نقشی ندارند پدید آمد و این عدم وجود خدایان متعدد به نفع وجود خدای واحد متعالی نبود بلکه

معلوم نیست چه نفس و روح خود کامه‌ای در این آئین رهنما و رهنمون است. در این مذهب نه تنها خدا نیست بلکه راهب و آخوند و مدافع واقعی هم نیست اما این کیش فاقد آداب و اعمال متافیزیکی نیست.

در این آئین، مواجهه با دو اصل هستیم یکی برهمن ۱۶ و دیگری آتمان ۱۷. برهمن اصل «نظام جهان» و آتمان اصل «من» انسان است.

برهمن مبدأ «دنیا» و آتمان مبدأ «وجود» است و مذهب برهمنی عبارت است از ایجاد و وحدت این دو مبدأ و عینیت وجود - دنیا، بعد در آئین برهمنی از این عینیت و وحدت قواعد اخلاق و سرنوشت انسان استنتاج میشود.

«برهمن» عبارت است از توده‌ای از انبوه ظواهر که در اطراف ماموج میزند و به مثابه بافت و سرچشمه اصلی جهان و مضمون شعرشکسپیر است آن جایی که گوید: «بافت اصلی جهان از تصورات و خیالات ما ساخته نشده و عبارت است از تلاؤلو و درخشندگی تصوراتی که ما رابه اندیشه درباره آن امر واقعی که خارج از ما قرار گرفته و امیدارد».

«آتمان» عبارت است از نفسی که در هر يك از ما قرار دارد و آگاهی است که ما میتوانیم از هستی و وجود خاص خود احساس کنیم و سلسله حواس ما در برابر این تصورات نامحدود قرار دارد.

اما در واقع و نفس الامر «برهمن» و «آتمان» مشابه و عین یکدیگرند بنابراین، «شر» ناشی از کثرت است و «شر» وقتی حادث میشود که «وجدان» جدا و متنوع از «جهان» است و وجدان خود را مجزی و متمایز از «جهان» درمی یابد و آن را به مثابه يك منظره باشکوه خارج از خود احساس میکنند.

برعکس، «خیر» عبارت است از انفصال و تبری از آنچه که موجب جدائی و در جستجوی آن چیزی است که موجب «وحدت» است.

«شر» عبارت است از حیاتی که به «تفرد» میگراید و شر وقتی است که «هستی» جنبه «شخصیت» پیدا میکند. «خیر» عبارت است از امحاء در مطلق که همان لا وجود و فناست.

ما این جهان عظیم هستیم.

مطلب اصیل این است که بدانیم اوئیم و نکته اساسی این است که ما با او متحد شده و از کثرت بگذریم و به وحدت برسیم.

چگونه و به چه وسیله آمیزش و اختلاط نفس و جهان صورت میپذیرد؟

آیا مرگ موجب آن است؟ اما موجودی که مرد به یک زندگانی و حیات دیگری میرسد که یا بالاتر یا پایین تر از زندگانی قبلی است بر حسب اینکه در مدارج آفرینش با فضیلت یا ردیلت بوده باشد این تغییر و تبدیل به نحوی مکانیکی و خود بخودی است. تمام اعمال مادرکارما^{۱۸} خلاصه میشود و کارما بصورت ضرورتی است که بر حسب جبر و تقدیر، علو یا دنو موقتی متوفی را بمیزان سنجش درمی آورد.

این تناسخ و نقل و انتقال نفس در ابدان متوالی حتی در موردی که جنبه صعودی و علو داشته باشد ادامه این سیروسفر جز آزمون درد آلود و پرمحنتی که بنام حیات است و جز تأخیر در ورود و دخول «نیروانا» که عبارت است از خلسه ثابت یا فناء الهی است چیز دیگری نیست.

بعد از وقوف از این جریان، در این جاست که مسأله «اخلاق» ظاهر می شود و توسط و توصل به بعضی فضائل موجب تسهیل و تسریع در آمیزش و اختلاط با «جهان» رافراهم می آورد. بوسیله تأمل و اعراض از خوبیهای زمینی و بوسیله تزکیه مداوم، ما از تمام امیال و آرزوهائی که در خور تأمل و تفکر درباره «نفس» نیست تخلیه می شویم. اما در این حالت است که ما آگاهی به نفس خود و جهان پیدا کرده و وحدت و عینیت آن دو را درک میکنیم.

شرکه از کثرت ناشی میگردد در این موقع از بین میرود و رجعت ما بسوی وحدت، تسلط و غلبه خیر را تأمین میکند. این دستگاه مذهبی که نقش خدایان در آن کم بود بوسیله برهمنان و راهبان بسط پیدا کرد و بوسیله آداب منظمی حفظ و حمایت شد. نهضت مذهبی که پدید آمد کمتر بر علیه اصول عقاید و مشرب اصلی بود بلکه این جنبش بیشتر معطوف به مناسک صوری و علیه تسلط سازمان برهمنان و صومعه داران بود. پایه گذار

این نهضت و جنبش بودا بود.

«سیدها تا» ۲۰ که بعداً بنام «بودا» ۲۱ یا ملهم خوانده شد در قرن ششم قبل از میلاد مسیح در کاخ سلطنتی خاندان «ساکیا» ۲۲ تولد یافت. زندگانی او در ثروتمندی سپری میشد و تربیت و تأدیب او صحیح بود، در جوانی ازدواج کرد و صاحب پسری بنام «راهولا» شد اما پیوسته اضطراب و دغدغه خاطر عجیبی احساس میکرد. روزی در باغی آواره بهر سو میشتافت، بر خورد کرده ترتیب و به توالی با (یک مرد سالخورده - یک بیمار یک جسم مرده - یک راهب سلیم) و در مشاهده این مناظر دریافت که جوانی در گذراست و کهنوت میرسد. وضعف و سستی ناگهان به انسان روی می آورد و مرگ محتوم او را غافل گیر میسازد، و دریافت آرامش در تفکر را به مثابه مذهب آرام و محض در برابر این ناروایی هاست. شبی به بستری مستور از گل که زن و فرزندش در آن خوابیده بودند رفت و آنها را از خواب بیدار کرد و آخرین نگاه را بر چهره آنها انداخت از کاخ های نه گانه خانوادگی فرار کرد و مدت هفت سال به همراهی پنج راهب به ریاضات سخت کوشید. با وصف این، اضطراب و دلهره ای در خود احساس میکرد و به تنهایی از نوع زم رحیل کرد و بعد به هنگام شام که در زیر درخت انجیری نشسته بود به او الهام شد. پس از بعثت، اشتیاق پیدا کرد که حقیقتی که بر او نازل میشود بر بسط زمین بپراکند و به جستجوی پنج راهب ریاضت پیشه که به هنگام فرار آنها را رها کرده بود بر آمد و در پیشه ای نزدیک «بنارس» به آنها پیوست و موعظه مشهور به چهار حقیقت را که متضمن تمام مشرب و آئین او است برای آنها بیان کرد. همراهانش به او ایراد کردند که ریاضت را رها کرده است و آنها تقصیر داشتند. او چنین می انگاشت که «کمال» از فساد و ریاضت به دور است و صلح لایتناهی در حد وسط و بین این دو حد است و بعد او هر سنتی را کنار نهاد و عالیم راهبان را به دست فراموشی سپرد و فقط ممارست و تمرین و خلوص مردم مؤمن را به جای آنها قرارداد.

میگفت قبل از همه چیز باید روح را نجات داد، صلح و آرامش در دانش و نیستی

و زوال در جهل است.

اولین حقیقت، حقیقت درباره غم و درد است. درد و غم از تمام امور دنیوی حاصل میشود و فقدان آن وقتی است که دنیائی نباشد. و از تولد نسلی به نسل دیگر و از وجودی به وجودی دیگر، همان اشکها را میریزیم از درد و غم، این درد و غم از بی ثباتی همه چیز، از جریان دائمی پدیدارها، از سیلانی که در آن نفس و جسم، دارای واقعیت مساوی هستند بوجود میآید. معلولات دلالت بر علل میکنند و تازمانی که علل از بین نرود معلول یعنی درد و غم وجود خواهد داشت.

دومین حقیقت عبارت است از حقیقت درباره مینا و منشأ درد و غم، منشأ تمام دردها و آلام در میل به زیستن (کشش حیات) است که این تمایل در انسان بسیار قوی است.

اجتماع و اختلاط احساسات، هستی ما را تشکیل میدهد و این هستی خیالی بیش نیست پس همان خیال عبارت است از زندگی و حیات.

سومین حقیقت حقیقتی است درباره از بین بردن درد و غم. چون شر و فساد از بودن و وجود حاصل میشود پس باید میل به زیستن (کشش حیاتی) را نابود کرد. برای رهایی از قید وجود و بودن و طرد آن باید ارتباط و پیوندهای درونی را که از تسلسل احساسات در ما وجود دارد پاره کرد و همچنین علائق خارجی که ما را با دنیا پیوند داده قطع نمود. و اگر چنین توفیقی حاصل کنیم، در صلح لذت بخش «نیروانا» فناء بسر خواهیم برد در این حالت فرد در کل مستحیل میشود وجود جزئی اضافی در وجود مطلق مندرج خواهد گردید.

چگونه باید به «نیروانا» رسید؟ وصول به آن چهارمین حقیقت و جستن راه و طریقه و وسیله توصل است و اساس و مبنای این طرق تفکر و تأمل در باره جهان و شفقت و مهربانی درباره تمام موجوداتی است که در رنج و عذابند.

آیا این اصول عقائد را به عنوان دین و مذهب باید تلقی کرد و یا فقط يك مجموعه اخلاقی و نظام علمی میتواند باشد؟

در هر صورت خواه آنرا به دین و خواه به مجموعه اخلاقی مربوط بدانیم - پنج

راهب تغییر روش و کیش دادند و به بودا پیوستند و بودا از آن پس، آغاز به مواظب عمومی درباره این حقایق نمود.

سه ماه از ایام سال را که فصل بارندگی است در کاخی که به اواز طریق میهمان نوازی و نوازش، اهداء کرده بودند بسر میبرد و در سایر فصول در حالی که بیش از صدها برید در رکاب و همقدم او بودند راه پیمائی را از سر می گرفت و به موعظه و پند و اندرز خلائق می پرداخت.

بیان او غالباً به نحو انتزاعی و اندکی خشک و بصورت مواظب طولانی و نظری بود و غالباً او حکایات و روایات اخلاقی از قبیل: افسانه کبک-میمون و فیل را بیان می داشت و یابه قرائت قطعات جالب خطابه ها بالحنی گیرا و باحدت عمیقی می پرداخت.

رای جزم بودا جدی و توأم باریاضت بود و به هیچوجه زنان را در میان مریدان اجازه حضور نمیداد و آنان را دور نگاه میداشت.

در افسانه و روایت جالب او مانند تاریخ «سن فرانسواداسیز»^{۲۴} افسانه و حقیقتی شبیه قصه و داستان «برادر ژاکلین»^{۲۵} دیده نمیشود.

اما بودا «محبت جاودانی» و شفقت لایتناهی را در بسط جهان پراکند تاجائی که بر تو آن محبت و شفقت به حقیرترین جانداران میرسید: این محبت و شفقت به نوع و حیوانات به شدت محاسبه شخصی (حسابرسی درونی و جدانی) را تائید و تقویت میکرد. بودا در سال ۴۸۰ قبل از میلاد در حالی که نزدیک هشتاد سال داشت وفات کرد. در ابتدا «مارا»^{۲۶} او را تحریض به مردن کرد ولی او ابا نمود و بعداً متوجه شد پایان حیات مطبوع است و تصمیم کرد به «نیروانا» برسد. چون به شهر «کوسی نارا»^{۲۷} در بیشه ای بین دو درخت خوابید و سر خود را به سوی شمال نگاهداشت و با وجودیکه غیر فصل باروری بود درختان ناگهان شکوفه کردند و برگ های سفید آنها مانند دانه های برف بر جسد او ریزش کردند آهنگهای موسیقی آسمانی از فراز ابرها به گوش میرسید. جمع زیادی از شاگردان و مریدان او را احاطه کرده بودند و آخرین کلامش این بود: «هان، ای شاگردان در حقیقت، این نکته را به شما بگویم تمام آفریدگان، فنا پذیراند.

به شما توصیه میکنم که بدون رخوت و سستی به مبارزه بپردازید» این را بگفت و از حالت خلسه و اغماز به خلسه دیگری فرورفت و بعد در حالی که رعد میفرید به نیروانا داخل و واصل شد.

بامداد روز بعد بهنگام طلوع آفتاب نجباء «کوسی نارا» جسد او را سوختند و افتخارات مراسم تدفینی که درخور شاهزادگان بود به او تفویض کردند. جوامعی که بودا پدید آورده از دیاد گذاشت و مشرب عقیدتی او به سرعت توسعه پیدا کرد و نهضت اخلاقی و اخوت و برادری عمیق و صمیمانه‌ای در بین پیروان ایجاد نمود.

حمایت پادشاه «آشوکا» ۲۸ در قرن سوم قبل از میلاد در بسط این آئین تاثیر قطعی داشت. آئین بودا به دو شعبه با تمایلات اصولی خاص تقسیم شد که میتوان یکی را گروه کاروان کوچک و دیگری را کاروان و دسته بزرگ نامید.

گروه اول که مسلماً جنبه متأصل ۲۹ داشت و نیروانا را به منزله نفی شخصیت انسان و جهان در نیستی مطلق میدانست.

گروه دوم که دارای مبانی سهل‌تر بود اساس اعتقاد در این فرقه چنین بود که بودا برای نجات مردمان مجدداً بروی زمین برمیگردد و در هر قرنی بودائی ظاهر میشود و نیروانا فقط سلب و نفی امور نسبی را متضمن است نه امور مطلق را. و در تجدید حیات نوعی بهشت برای مؤمنان باز میشود و آهنگهای موزون نواخته میشود و زیبارویان به دست افشانی و به پای کوبی میپردازند.

برهمنان چاره‌ای جز تعارض و مبارزه با این آئین که مستقیماً معارض رغائب و منافع آنها بوده و تعلیمات صومعه‌ای را حذف کرده و ارزش قربانی‌های سنتی و مناسک را از بین برده بودند نداشتند.

برهمنان کامیاب شدند که از قرن هفتم میلادی قویاً مشرب خود را پایدار سازند و بالاخره در قرن دوازدهم بر تمام هندوستان پنجه انداختند.

اما برای اینکه در معارضه غلبه یابند و نفع و توجه ملت مردم را جلب نمایند

ناگزیر بودند که مشرب و آئین خاص خود و فلسفه محض و بدبینی را با افکار و اندیشه‌های ساده‌تر و نوازشگرانه‌تر و انسانی‌تر درهم بیامیزند.

خدایان قدیم از نو پدیدار گشته اما با درخشندگی بیشتر و نیرومندتر و شخصی‌تر و قوی‌تر و مجموعه‌ای از فرق مذهبی تحت عنوان مذهب عمومی هندوئیسم گرد آمدند. مذهب برهمنائی که جنبه غیرشخصی داشت در سه شخص و در سه خدا آشکار شد. اول برهما^{۲۰}، خدای خالق. دوم «ویشنو»^{۲۱} خدای حافظ و نگاهدار. سوم «شیوا»^{۲۲} خدای مخرب.

برهمنان جسم و تشخص برهمنان است خدای سرخ‌گون با چهار سرانبوه گیسو دراز، بانیم‌تنه سفیدسوار بر مرغ تیزتک، او خالق جهان است و اشیاء خارجی را می‌آفریند. و تخمه‌ای را که روی اوقیانوس آغازین و اولیه موج میزند می‌شکافد، از نصف پوسته آن، آسمان و از نیم دیگر پوسته زمین ایجاد میشود و خود او موجد خلق میشود و از بطنش تخم نروماده برای ایجاد خلایق فراهم می‌آید و از اتحاد و اختلاط این دو مبدأ «مانو سوايامب هووا»^{۲۳} متولد میشود.

در این هنگام که چنین جنبش و نهضتی در جهان پدید می‌آورد در عالم سکون و خلوت خود داخل میگردد و این الوهیتی دوردست است و کمتر مورد پرسش قرار می‌گیرد.

«ویشنو» برخلاف «برهما» خدائی است خوشرو و مهربان و شهوانی و خیلی مردم پسند است. گویند او در بند در روی بالهای یک پرنده جادویی و اسرارآمیز سیر میکند و در خلق به برهما مدد میرساند و بعد دائماً در حفظ و نگاهداری جهان آفریده شده میکوشد و او را همسری است بنام «لوکسما»^{۲۴} خدای عشق و باروری.

آئین ویشنو فلسفه ویژه‌ای در جانشینی^{۲۵} یا تناسخ دارد و پیروان آن عقیده دارند به محض اینکه ضرورت ایجاب کند در هر دوری ویشنو برای نجات ارواح به زمین نزول میکند و در اینجا بصورت کوتوله‌ها ظاهر میشود و در طوفان نهائی هندوئی بصورت گراز وحشی و شیر ظاهر میشود و در پایان زمان فعلی، از نو پدیدار خواهد گردید.

هشتمین وجودی که بصورت ویشنو ظاهر شده است «کریشنا»^{۳۶} است که محبوب‌ترین خدایان هنداست.

کریشنا موضوع افسانه وداستانهای کثیری است وخدائی جاذب و فصیح است. خدای جالب و جاذب بمعنای واقعی است وزندگانش غالباً بصورت شبانی که از آهنگ نی و رقص چوپانان به وجود حرکت درمی آید.

حوادث جنگجویانه اودرافسانه‌های مربوط به حرم و خلوت پایان میپذیرد. به روایتی اودارای سیزده هزار زن و همسر و یکصد و هشتاد هزار فرزند است!

تاریخ تولد وضع شگفتی باسنت وروایت پیدایش مسیح اختلاط پیدا کرده وگویا پادشاه «کن»^{۳۷} در صدد مرگ اودر موقع تولد برمی آید. ویک قاتل را برای کشتن آن بیگناه تشجیع میکند ولی اوازشرقاتل حفظ میشود و به سن دوازده سالگی میرسد و در این سن و سال تعجب پیر مردان و سالخوردهگان صوامع و دیور را از شدت هوش خود جلب میکند. «شیوا» خدای مرگ و حاصلخیزی است خدای اعجاب آمیزی است گاهی سنگدل و شقی و شهوت پرست و زمانی خوش برخورد و پرهیزگار. ناگهان با طلوع ماه فرود می آید، امواج رود گنگ از گیسوان اوسرا زیر میشود و گردن بندی از ماهی ها طوق های طلا از سر حیوانات دارد و یکی از زنهای او به نام «کالی»^{۳۸} و دیگری «پاراوا»^{۳۹} و دیگری «دولگا»^{۴۰} است.

نشانه او علامتی بی عفتی است، گاهی در حالت تفکر و تأمل در جبال هیمالایا گاهی سرگردان و آواره در قبرستانها به همراه موجوداتی است که خون مردگان را میمکند و زمانی اشتغال به رقص های هیجان انگیز دارد.

این خدا از سوی عده بشماری از مؤمنان مورد پرستش قرار میگیرد و با وجود تناقضاتی که در صفات او وجود دارد که جسم و روح اورادر تضاد و تقابل قرار داده با وصف این، خود این تضادها جلب توجه هندوها را کرده است.

دربالای این خدایان سه گانه خدایان متعددی وجود دارند از جمله «گاتی شا»^{۴۱} خدائی است باسرفیل و آگنی، مانند حیوانات و نباتات و احجار مقدس و یا مانند بیش از

سیصد میلیون ارواح مقدس که تمام هندوستان را با این انبوه و کثرت خدایان مزین ساخته است. معمولاً^{۴۱} شعب و فرقه مذهبی هندقابل احصاء نیستند و اختلاف عقائد بیشمار و نامحدود است. کافی است که این جاز دو گروه عمده یاد کنیم. یکی «وداندا»^{۴۲} و دیگری «شانکیا»^{۴۳} که اولی عرفانی و دومی طرفدار اصالت و اقییت است که مشخص دو وجه انبوه مشارب این خطه است.

برای «وداندا» جهان خارج توهم و خیال است و انسان باید برای نجات خود به وحدتی که جهان خارج را فرا گرفته اتصال و مشابهت و به آن معرفت پیدا کند.

در نظر پیروان شانکیا دوروح دارای واقییت اندولی روح همیشه با آگاهی شناخت خود از ماده یعنی شرپرهیز میکند و میکوشد به کل یعنی خیر مطلق ملحق شود. در این اواخر عده‌ای سعی کرده‌اند که آئین بودائی را با مذهب مسیح نزدیک کنند. گرچه، تجزیه و تحلیل دقیق این دو مشرب مبین تضاد و تقابل اصیل آنهاست: چه مذهب بودا با عالی‌ترین بیان هواخواه «لا وجود» و فناست و هستی و وجود را محکوم میکند و بی ارزش می‌داند.

مذهب مسیح با عالی‌ترین اصطلاح ارزش خود را ثابت میکند و به ستایش حیات می‌پردازد.

گرچه آنها هر دو مشوق شفقت و محبت هستند اما برای مذاهب بودائی شفقت و محبت وسیله‌رهایی از تفرد و نجات ورهائی از هستی و جهان است و در مذهب مسیح این فضائل موجب تقویت و رشد معنوی فرد و گرایش به سوی «حیات و هستی» است.

حواشی و منابع

- ۱- Banaras یا Bénarès شهر مقدس در کنار رود گنگ.
- ۲- Non-Etre «نیستی» و «لاوجود»
- ۳- Réincarnation تجسد مجدد «گوشمند شدن»-احیاء
- ۴- Néant-Divin فنا فی الله - نیستی الهی
- ۵- Clan اولین قبیله شناخته شده در علم الاجتماع
- ۶- Totem حشره یا حیوانی که بنا به اعتقاد اعضاء قبائل (کلان- Clan) اولیه جدونیا حتی خدای آنها بوده و خون آن در ابدان همه اعضاء سریان دارد.
- ۷- Védique مأخوذ از Védas کتب مقدس مذهب قدیم هندو-
- ۸- Indra بزرگترین خدای ودایی سلطان آسمانها و حاکم بر رعد.
- ۹- Agni آتش مقدس یا خدای آتش در مذاهب ودائی.
- ۱۰- Varouna خدای آسمان و نظام جهان.
- ۱۱- Soma بخشنده آب بقاء (آب حیات) شراب جاودانی بین آریائی های هند و ایران باستان رسم چنان بوده است که از گیاهی نامعلوم به نام Soma شربتی مسکر می ساخته اند و آن را با شیر آمیخته می نوشیدند و آن را شراب الهی دانسته و از آن نثار درگاه خدایان مینمودند و هنگام احترام قربانی نیز آن شربت مقدس را می نوشیدند و معتقد بودند که روح الهی در شیرۀ گیاه سوما وجود دارد.
- ۱۲- les aqvins خدایان توأمان ودائی- معالج بیماریها.
- ۱۳- Prajapati
- ۱۴- Libation افشاندن شراب یا هر مایع دیگری که قدماء به افتخار خدایان خود بر خاک می ریختند.
- ۱۵- Apsaras خدایان درجه دوم که برقص و یا موسیقی می پردازند در اسطوره های مذهبی هندوستان.
- ۱۶- Brahman
- ۱۷- Atman
- ۱۸- Karma در مذاهب هندوئی عبارت است از الزام و ضرورت در تسلسل علل

وتعاقب -

۱۹ - Nirvana - به معنای «احیاء متعالی» و «نیستی مطلق»

۲۰ - Siddhattha

۲۱ - Bouddha

۲۲ - Sakyas

۲۳ - Râhula

۲۴ - Saint François d Assise

۲۵ - Frère Jacqueline

۲۶ - Mâra

۲۷ - کوسی مارا ظاهرا شهری است در شمال بنارس

۲۸ - Asaka یا Açota در سال ۲۷۳ ق.م.

۲۹ - Ortodoxe

۳۰ - Brahma

۳۱ - Vshnou

۳۲ - Siva خدای نجات دهنده و هم کشنده، خدای مرگ و مهلك

۳۳ - Manou Syambhowva به منزله آدم نخستین.

۳۴ - Iuksma

۳۵ - Avatar در هند تجسید و تناسخ خدا مخصوصاً ویشنو. هبوط ویشنو - تعدد

وجودی خدایان.

۳۶ - Krishna

۳۷ - Kaun

۳۸ - Kali - سیاه

۳۹ - Parvat - خدای کوهستانها

۴۰ - Dunga

۴۱ - ganéça خدائی است بایکرا انسان و سرفیل فرزند شیوا رمزحیلت و مکر و

علامت قوت و نیرومندی است

۴۲ - vedanda

۴۳ - SanKhya



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی